

سجاد عزازاده

مَترَجَم

بیلاهاری کاناسیپکان در مقاله‌ای با عنوان «عبور از عصر جدید رقابت قدرت‌های بزرگ» که در وبسایت فارن افرز منتشر شده به بررسی مشکلات دولت‌ها در میانه رقابت‌های آمریکا و چین پرداخته است. این دیپلمات بازنشسته که زمانی سفیر سنگاپور در سازمان ملل متحد بوده معتقد است کشورها قادر نیستند تا بین واشنگتن و پکن، آن گونه که آمریکا می‌خواهد دست به انتخاب بزنند. در ادامه ترجمه این مقاله را می‌خوانید.

+++

جنگ روسیه با اوکراین و رقابت بین چین و ایالات‌متحده، جهان را نامطمئن‌تر و خطرناک‌تر کرده است. جنگ اوکراین احتمالا طولانی خواهد شد و به نظر می‌رسد رقابت آمریکا و چین به ویژگی تعیین‌کننده روابط بین‌الملل در قرن بیست‌ویکم تبدیل شود. سیاست‌گذاران و تحلیلگران نگران آن هستند که آینده مملو از دودستگی بوده و کشورها به بلوک‌های متخاصم و رقابتی تقسیم خواهند شد و ژئوپلیتیک هم به یک بازی حاصل جمع صفر تبدیل خواهد شد. اما هم‌زمان با این واقعیت که مقامات سراسر جهان با این تحولات پیچیده دست‌وپنجه نرم می‌کنند، بسیار مهم است که توجه کافی به این مساله داشته باشند از زمانی که دولت‌ها وجود داشته‌اند، با یکدیگر رقابت کرده‌اند. آنها البته باهم همکاری هم کرده‌اند، اما واقعیت تلخ این است که رقابت اغلب به درگیری تبدیل می‌شود. قرن گذشته با دوره‌های متناوب خشونت‌های بزرگ بین‌دولتی مشخص می‌شد: جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام، چندین جنگ بین اسرائیل و کشورهای عربی، تهاجم چین به هند و ویتنام و جنگ‌های متعدد دیگر در سراسر جنوب جهانی. در طول جنگ سرد، خطر نابودی هسته‌ای رویارویی مستقیم بین مسکو و واشنگتن را بسیار خطرناک کرده بود، اما رقابت آنها باعث درگیری‌های داغ بسیاری در قالب جنگ‌های نیابتی در سراسر جهان شد. حتی در دوره به‌اصطلاح «هنگامه تک‌قطبی آمریکا» نیز جهان خالی از درگیری نبود. جنگ‌های وحشیانه مبنی بر نسل‌کشی در رواندا و یوگسلاوی شکل گرفتند و ایالات‌متحده هم به عراق و افغانستان حمله کرد. خطرات دوران حاضر واقعی هستند اما به‌سختی می‌توان آنها را جدید و نو دانست. درحقیقت می‌توان گفت که جهان در حال بازگشت به حالت طبیعی خود است. جنگ در اوکراین و رقابت ایالات‌متحده و چین با الگوهای تثبیت‌شده رفتار دولت‌ها مطابقت دارند. ابهامات و خطرانی که آنها ایجاد می‌کنند – احتمال از کنترل خارج شدن حوادث و پیشامدها یا تشدید تنش هسته‌ای- در زمره مواردی قرار می‌گیرند که دونالد رامسفلد، وزیر دفاع پیشین ایالات‌متحده، آنها را «ناشناخته‌های شناخته‌شده» نامیده است. اکثر کشورها مراحل قبلی رقابت قدرت‌های بزرگ را با موفقیت پشت سر گذاشتند و حتی بسیاری از آنها در آن شرایط سخت رشد و پیشرفت کردند. اگر کشورها آرام بمانند و احتیاط معقولی را به‌کارگیرند، دلیلی ندارد که نتوانند دوباره این کار را انجام دهند.

اولویت‌های خود را مشخص کنید

این جنگ اصلا چیز جدید و استثنایی به شمار نمی‌رود. رنج اوکراین تنها به این دلیل قابل توجه است که این اولین جنگ در اروپا پس از زمان جنگ‌های بالکان در دهه ۱۹۹۰ به شمار می‌رود. تراز‌دی‌های مشابه برای چندین دهه برای بسیاری از مردم در جنوب جهان یک واقعیت روزمره هستند. در بیشتر موارد، این جنگ‌ها- مثلا جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ و جنگ بین‌انپویی واریتره در اواخر دهه ۱۹۹۰ –موردتوجه قرار نگرفته یا توجه ضعیفی به آنها شد؛ مخصوصا از سوی ایالات‌متحده و کشورهای اروپایی که اکنون مداوم دم از تهدید نظم به‌اصلاح مبتنی‌بر قوانین می‌زنند. غرب حتی چندین جنگ را آغاز کرده (مثلا حمله ایالات‌متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ یا از بازگیران در جنگ‌های داخلی حمایت کرده است (مثلا حمایت غرب از نیروهای ضد رژیم در سوریه در دهه گذشته)؛ آن‌هم در شرایطی که چنین رفتاری نقض تعدادی از اساسی‌ترین مبانی حقوق بین‌الملل، مانند احترام به حاکمیت و عدم‌مداخله در امور داخلی کشورها به شمار می‌رود.

بدیهی است که همه موارد نقض قوانین حقوق بین‌الملل، غیرقابل قبول تلقی نشده و با شدت یکسان با آنها برخورد نشده است. نزاد و رنگ به‌ندرت در روابط بین‌الملل موردبحث قرار می‌گیرند، اما این نکته موردتوجه بسیاری از افراد در جنوب جهانی قرار گرفته است که در اوکراین، برای اولین بار از زمان جنگ‌های بالکان در دهه ۱۹۹۰، سفیدپوستان با حمایت سفیدپوستانی دیگر یکدیگر را می‌کشند؛دقیقا برخلاف گذشته که سفیدپوستان غیرسفیدپوستان را می‌کشتند یا غیرسفیدپوستان بعضا با حمایت سفیدپوستان، یکدیگر را از پا درمی‌آوردند. این مساله ممکن است مهم‌ترین عامل تاثیرگذار بر نگرش نسبت به جنگ اوکراین در جنوب جهانی نباشد، اما یکی از عوامل به شمار می‌رود.

هیچ کشوری نمی‌تواند یک سیاست خارجی کاملا منسجم را دنبال کند. اما استناددارد دوگانه خاص از حوزه‌اوکراین این نکته را روشن می‌کند که چرا همان‌طور که امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه در اجلاس امنیتی مونینخ در فوریه هشدار داد، حمایت از اوکراین در بسیاری از کشورهای جنوب جهانی کمزنگ است. جنوب جهانی ممکن است هرگز نقش زیادی در میدان جنگ در اوکراین نداشته‌باشد اما با طولانی شدن جنگ، اگر حمایت سیاسی و دیپلماتیک این منطقه از اوکراین کاهش یابد، ممکن است منزوی نگه‌داشتن روسیه برای کشورهای غربی دشوارتر شود.

برای اوکراین مایه تأسف است که جنگ این کشور با روسیه درحقیقت یک نمایش فرعی برای ایالات‌متحده به‌شمار می‌رود. واشنگتن تصریح کرده است که مستقیما در این درگیری دخالت نخواهد کرد زیرا چنین مداخله‌ای ممکن است منجر به تنش خطرناک هسته‌ای شود. اما ممکن است واشنگتن به دلیل دیگری نیز از این کارزار خارج شده باشد: تهاجم روسیه مطمئنا یک تهدید وجودی برای اوکراین و یک تهدید جدی برای بلوک شرقی اتحادیه اروپا است. اما واقعا تهدیدی برای ایالات‌متحده به شمار نمی‌رود.

اوکراین یک موضوع درجه دوم برای ایالات‌متحده است؛ موضوع درجه اول چین است. لوید آستین، وزیر دفاع ایالات‌متحده به‌صراحت گفته است که ایالات‌متحده می‌خواهد از اوکراین برای تضعیف روسیه استفاده کند تا کرملین هرگز نتواند به کشور دیگری حمله کند. بااین حال، آنچه ناگفته مانده است تمایل ایالات‌متحده برای تبدیل حمایت قوی از اوکراین به یک درس عبرت عینی برای پکن است. تهاجم روسیه تنها چند هفته پس ازآن صورت گرفت که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه و شی جین‌پینگ، رهبر چین در پکن

با یکدیگر ملاقات و اعلام کردند که شراکت آنها شراکتی بدون محدودیت یا «مناطق ممنوعه» است. اگرچه مطمئنا چنین برنامه‌ریزی نشده بود، اما این جنگ، اوکراین را به یک نیروی نیابتی ناخواسته در رقابت ایالات‌متحده و چین تبدیل کرده است؛ شاید اوکراین اولین نماینده مرحله فعلی رقابت و درگیری قدرت‌های بزرگ باشد.

جنگل و درختان

این عصر از رقابت قدرت‌های بزرگ صرفا تکرار دوره‌های قبلی به شمار نمی‌رود. درواقع، یکی از ابکی‌ترین عبارات فکری که برای توصیف رقابت آمریکا و چین استفاده می‌شود، «جنگ سردجدید» است. این توصیف اساسا ماهیت این رقابت را به‌گونه‌ای نادرست نشان می‌دهد؛ زیرا تشبیهی تاریخی را برمی‌انگیزد که فقط به‌صورت سطحی قابل قبول است و درواقع کاملا نامناسب است.

در طول جنگ سرد، ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی دو نظام مجزا را رهبری کردند که به‌طور حداقلی به هم متصل بودند. اگرچه چشم‌انداز نابودی متقابل، رقابت آنها را کاهش داد و درنهایت به تنش‌زدایی منجر شد، اما هر دو کشور اساسا به دنبال جایگزینی نظام دیگری با نظام خود بودند. این تحولات یک مبارزه وجودی بین سرمایه‌داری و کمونیسم به شمار می‌رفت. در سال ۱۹۵۶، نیکیتا خروشچف، رهبر شوروی، به گروهی از سفرای غربی قول داد که شما را دفن خواهیم کرد». اما همان‌طور که گذر تاریخ نشان داد، این اتحاد جماهیر شوروی بود که مدفون شد و امروز چین تنها یکی از پنج نظام‌ظاهرا کمونیستی است که باقی مانده‌است (۴ کشور دیگر کوبا، لاوس، کره شمالی و ویتنام هستند). دیگر هیچ کس نمی‌تواند به‌طورجدی امیدوار باشد یا بترسد که کمونیسم سرمایه‌داری را شکست دهد.

برخلاف دشمنان دوران جنگ سرد، رقبای ابرقدرت امروزی در یک سیستم واحد وجود دارند. از زمانی که رهبر وقت چین، دنگ شیائوپینگ، اصلاحات اقتصادی را در اواخر دهه ۱۹۷۰ ایجاد کرد، چین و ایالات‌متحده به‌طور تدریجی با یکدیگر و سایر نقاط جهان از طریق زنجیره‌های تامین متراکم و پیچیدگی که در طول تاریخ سابقه نداشته است، مرتبط شده‌اند. البته استعاره زنجیر به حد کافی نمی‌تواند این اتصال را مشابهت کند زیرا زنجیر یک ساختار ساده و خطی است. استعاره مناسب‌تر شاید سیستم ریشه‌ای درخت باشد که به تنه، بدنه، شاخه‌ها و برگ‌های آن منتهی می‌شود؛ بنابراین، نظام جهانی شامل جنگل انبوهی از درختان است که در سراسر قاره‌ها با یکدیگر درهم‌تنیده شده‌اند. این جنگل در دوره کوتاه پس از جنگ سرد و سلطه بی‌چالش آمریکا کشت شده است، اما عمری فراتر از آن دوران دارد. چین و ایالات‌متحده نگران این هستند که چقدر در برابر یکدیگر آسیب‌پذیر به‌شمار می‌روند. هر دو کشور تلاش کرده‌اند آسیب‌پذیری‌های ناشی از این مواجه را تعدیل کنند. آمریکایی‌ها و متحدان آنها سعی کرده‌اند با تنوع بخشیدن به زنجیره‌های تامین، تاب‌آوری بخش‌های کلیدی اقتصاد خود را افزایش دهند تا درنتیجه وابستگی به چین را پایین‌بیاورند. چین هم به‌نوبه خود، تلاش کرده است تا در فناوری‌های کلیدی به خود متکی باشد و تاکید بیش‌تری بر مصرف خانگی (در مقابل صادرات) داشته باشد تا بدینوسیله رشد اقتصادی خود را افزایش دهد.

نه چین و نه ایالات‌متحده در این تلاش‌ها موفق نخواهند شد، حداقل نه در حدی که آرزوی آن را در سر می‌پروارند. حرف زدن درباره هر دو راهبرد تنوع بخشیدن به زنجیره‌های تامین و دستیابی به خوداتکایی، آسان‌تر از انجام است و زمان زیادی طول می‌کشد تا آنها تاثیر قابل توجهی از خود نشان بدهند. دوشاخه شدن جزئی نظام جهانی پیش‌تر رخ داده است و در آینده هم بیشتر به وقوع خواهد پیوست، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند فناوری که پیامدهای امنیتی عمده‌ای دارند (مانند نیمه‌رساناها). اما سناریوهای آخرالزمانی مبنی بر ایجاد یک نظام جهانی فوق‌العاده پیچیده که تمام بخش‌ها را کاملا به دو سیستم جداگانه تقسیم می‌کند (همان‌طور که در دوران جنگ سرد وجود داشت) محقق نخواهد شد؛ زیرا هزینه این کار برای قدرت‌های بزرگ و سایر کشورها بسیار بالا خواهد بود. رقابت بین قدرت‌های بزرگ سبب کند شدن جهانی شدن خواهد شد، اما عکس این گزاره صحیح نیست.

حتی نزدیک‌ترین متحدان ایالات‌متحده نیز هرگز از نظر سیاسی یا اقتصادی ارتباط خود را با چین قطع نخواهد کرد. تعداد کمی از شرکت‌های غربی قصد دارند سرمایه‌گذاری در بازار چین را به‌طور کامل کنار بگذارند، حتی علی‌رغم این واقعیت که درباره فناوری‌به این کشور محتاط هستند. حجم کل تجارت آمریکا و چین در سال ۲۰۲۲ بیش از ۶۹۰ میلیارد دلار بوده است. این مقدار عظیم، علی‌رغم همه تنش‌های اخیر، اصلا حاکی از زوج‌زدایی نیست. برای آینده قابل پیش‌بینی، چین هیچ جایگزین واقعی جز غرب برای فناوری‌های

جهان شهر

کشورداری در سایه رقابت ایالات‌متحده آمریکا و چین

عبور از عصر جدید رقابت قدرت‌های بزرگ



حیاتی و دسترسی به بازارهای مهم ندارد. کشورهای جنوب جهانی جایگزین مناسبی از این نظر به شمار نمی‌روند. روسیه وبال گردن چین به شمار می‌رود اما پکن در هیچ کجای جهان از متحدی هم‌وزن روسیه‌ انظر راهبردی که مانند پکن به غرب بی‌اعتماد باشد، برخوردار نیست.

واشنگتن و پکن چاره‌ای جز این ندارند که خطرات و آسیب‌پذیری‌های مرتبط مانند با یکدیگر را بپذیرند. چین و ایالات‌متحده با یکدیگر رقابت خواهند کرد و این کار را نیز با قدرت انجام خواهند داد اما رقابت مذکور در چهارچوب سیستم واحدی که هر دو جزء آن به شمار می‌روند، رخ خواهد داد. پویایی رقابت در یک سیستم واحد اساسا پیچیده‌تر از رقابت دوتایی بین نظام‌ها است که پیش‌تر در طول جنگ سرد وجود داشت.

سیاستی ظرفیت

ژئوپلیتیک مرتبط با میحث نیمه‌های‌های پیشرفته مثال روشنگری در این زمینه است. همه مهم‌ترین بخش‌های زنجیره تامین نیمه‌های‌ها در دستان ایالات‌متحده و متحدان و دوستان آن مانند ژاپن، هند، کره جنوبی و تایوان قرار دارند اما چین حدود ۴۰ درصد از تراشه‌های ساخته‌شده در سراسر جهان را مصرف می‌کند. قطع کامل دسترسی شرکت‌های کشور خود، دوستان و متحدان به ۴۰ درصد بازار بدون وارد آمدن آسیب جدی به آنها، سخت و شاید غیرممکن می‌نماید.

عصر فعلی رقابت قدرت‌های بزرگ که در چهارچوب الزامات و محدودیت‌های این وابستگی متقابل پیچیده قاب‌بندی شده است، نیازمند سیاست‌هایی است که زاده ارزیابی‌های دقیق و نه تصمیمات دوگانه باشند. نشریه وال استریت ژورنال در اوت ۲۰۲۲ گزارش داد که تا آن زمان، ایالات‌متحده برای اکثر شرکت‌هایی که درخواست حذف از ممنوعیت‌های اعمال‌شده از سوی آمریکا در زمینه صادرات فناوری به چین را داشتند، معافیت‌هایی اعطا کرده بود. «قانون تراشه‌ها و علم» هم که کنگره در همان ماه آن را تصویب کرد و به دنبال محدود کردن بیشتر انتقال فناوری به چین است، بعید است که نیاز به یک رویکرد ظرفیت را تغییر دهد. مهم‌ترین نکته این است که بنا به تعاریف موجود، رقابت درون سیستمی اصلا وجودی به شمار نمی‌رود زیرا به تخریب یا جایگزینی نظام نمی‌انجامد. در عوض، رقابت درون نظام، استفاده از وابستگی متقابل به‌عنوان یک ابزار رقابتی است و در آن کشورها از موقعیت خود برای ادامه بهره‌مندی از وابستگی متقابل و کاهش آسیب‌پذیری‌های خود و همچنین متعنت شدن از آسیب‌پذیری‌های رقیب خود استفاده می‌کنند.

وابستگی متقابل امکان جنگ را از بین نمی‌برد. اما این نوع جدید وابستگی متقابل پیچیده به‌طور قابل توجهی هزینه‌های درگیری را افزایش می‌دهد و به همراه بازآرندنگی هسته‌ای، احتمال استفاده از جنگ، به‌عنوان ابزاری سیاسی را کاهش می‌دهد. چشم‌انداز «نابودی حتمی طرفین»، صلح بین ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی را حفظ کرده بود. همین اصل نابودی حتمی طرفین، که اکنون نه‌فقط هسته‌ای بلکه اقتصادی هم است، به‌احتمال زیاد صلح بین ایالات‌متحده و چین را نیز حفظ خواهد کرد. خطر بزرگ جنگ برنامه‌ریزی شده نیست، بلکه تصادف و رخدادی است که از کنترل خارج شده و توسط روایت‌های ناسیونالیستی به جنگ آشکار دامن زده شود. احتمال این تصادف در درگیری احتمالی بر سر تایوان بالا است.

بااین‌حال، این خطر نافی این واقعیت که ایالات‌متحده در هیچ کجای جهان با تهدید وجودی مواجه‌ای ندارد، نیست. روسیه یک دشمن بسیار خطرناک است، اما حتی قبل از جنگ اوکراین هم به دلایل اقتصادی و جمعیت‌شناختی در یک مسیر نزولی درازمدت قرار داشت و اشتباه محاسباتی پوتین در اوکراین هم زوال مسکو را تسریع کرده است. تروریسم دولتی و غیردولتی هم برای هیچ کشور قوام‌یافته‌ای، علی‌الخصوص ایالات‌متحده، تهدید وجودی به شمار نمی‌رود. چین هم یک رقیب قدرتمند است که اقتصاد آن بسیار بادوام‌تر از اقتصاد شوروی سابق و بسیار قوی‌تر از اقتصاد روسیه در دوران پساشوروی است؛ اما آن را نیز نباید یک تهدید وجودی تلقی کرد.

صرف‌نظر از این موضوع که آیا چین توانایی و ظرفیت جایگزینی نظام فعلی بین‌الملل را دارد یا نه، ذکر این نکته ضروری است که این جایگزینی اصلا به‌نفع پکن نیست. پکن ممکن است مایل باشد ایالات‌متحده را در مرکز اقتصاد جهانی کنار بزند، اما این موضوع متفاوت از زدن زیر میز است. رفتار چین در دریاهای چین شرقی و جنوبی و در هم‌الیا که ارزش این کشور به‌طور تحریک‌آمیزی ادعاهایی را درباره آنها مطرح کرده است، تهاجمی و بدخواهانه است. اما اینکه چین را یک قدرت تجدیدنظرطلب بنامیم که به‌دنبال برهم زدن کامل نظم بین‌المللی است، قطعا یک اغراق به‌شمار می‌رود.

پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۴۰۲ شماره ۲۸۴۶



مدیرمسئول: محمدامین ایمانجانی-**سردبیر:**مسعود فروغی

تلفن وفکس:۰۲۱) ۶۲۹۹۹۴۵۰**کدپستی:** ۱۱۳۵۱۳۳۸۱۶

چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی

نشانی: خیابان حافظ، پلین‌تر از جمهوری، روبه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم

گزاره دیگری هم که به همین اندازه اغراق‌آمیز است این جمله است که رقابت واشنگتن و پکن و جنگ کنونی در اوکراین بخشی از رقابت بزرگ‌تر بین دموکراسی و اقتدارگرایی است. مقامات ایالات‌متحده اغلب از چنین لفاظی‌هایی استفاده می‌کنند و تمایل به تمرکز روی علایم ثانویه و نه ضروری دارند. این دوگانگی ساده‌انگارانه هم نامناسب و هم بی‌اثر است. این انگاره از آن جهت نامناسب است که هم دموکراسی و هم اقتدارگرایی عباراتی متلون به‌شمار می‌روند. انواع مختلفی از دموکراسی و اقتدارگرایی وجود دارند و تمایز بین آنها آنقدر واضح نیست که ایالات‌متحده تظاهر می‌کند؛ همان‌طور که با نگاهی اجمالی به فهرست بحث‌برانگیز دعوت‌شدگان به اجلاس ۲۰۲۱ دموکراسی دولت بایدن مشخص می‌شود. دلیل بی‌اثری و ناکارآمدی این گزاره آن است که نه تمامی جنبه‌های دموکراسی غربی تحسین بی‌حدوحصر را به خود جلب می‌کنند و نه همه جوانب اقتدارگرایی با نفرت کامل موردتوجه قرار می‌گیرند. قاب‌بندی رقابت این دو کشور به این شکل ممکن است غربی‌ها را به خود جلب کند، اما پشتیبانی بقیه جهانیان را محدود می‌سازد.

بدون تهدید وجودی، دیگر هیچ دلیلی برای آمریکایی‌ها وجود ندارد که برای حفظ نظم بین‌المللی، باری را تحمل کنند یا بهایی ببردارند. اولویت‌های کلیدی همه دولت‌های ایالات‌متحده پس از جنگ سرد، داخلی بوده است؛ البته در این میان دولت جورج دبلیو بوش استثنایی محسوب می‌شود که به‌دلیل حملات ۱۱ سپتامبر به ماجراجویی‌هایی نادرست در خاورمیانه سوق داده شد. از آن زمان، همه روسای جمهور ایالات‌متحده تلاش کرده‌اند تا با راهایی از درگیری‌های خاورمیانه، اشتباهات بوش را اصلاح کنند؛ اما همه آنها موفقیت چندانی نداشتند تا اینکه بایدن در سال ۲۰۲۱ و با خروج از افغانستان، آمریکا را از این مهلکه رهاهند.

این اقدام بی‌رحمانه و تمرکز داخلی همه دولت‌های پس از جنگ سرد، اغلب به‌عنوان عقب‌نشینی ایالات‌متحده از جهان معرفی شده است. اما نگاه دقیق‌تر آشکار می‌کند که ایالات‌متحده در حقیقت شرایط تعامل خود با جهان را بازتعریف می‌کند؛ امری که اصلا هم بدیع و بی سابقه نیست.

نیم‌قرن پیش، ایالات‌متحده با خروج از مداخله مستقیم در آسیای جنوب شرقی، اشتباهی را که در ویتنام مرتکب شده بود، تصحیح کرده و حفظ ثبات در سراسر اِیسن منطقه را با اتخاذ نقش موازنه‌گر با تکیه بر نیروی دریایی و هوایی انتخاب کرد. از آن زمان اکنون این نقش آمریکا در شرق آسیا به طرز چشمگیری ثابت بوده است. اکنون تغییر نقشی مشابه در خاورمیانه هم در حال وقوع است؛ جایی که بعید است ایالات‌متحده دوباره با استفاده از نیروی زمینی در مقیاس بزرگ مداخله کند. اما ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات‌متحده هنوز در بحرین است و نیروی هوایی ایالات‌متحده هنوز در قطر و امارات متحده عربی مستقر هستند. دیر یا زود، تغییر ششابهی در اروپا نیز رخ خواهد داد؛ تغییری که ممکن است

برائث جنگ اوکراین به تأخیر بيفتد اما منحرف نخواهد شد.

یک موازنه‌گر فراساحلی دست به عقب‌نشینی نمی‌زند، بلکه از متحدان، شرکا و دوستان خود کمک چیزهای بیشتری را می‌کند تا به این وسیله تعادل منطقه‌ای را حفظ کند. روسای جمهور اخیر ایالات‌متحده به طرق مختلف همگی سیاست مشابهی را اتخاذ کرده‌اند. در دوران باراک اوباما، این سیاست به شکل تاکید بر چندجانبه‌گرایی انجام شد که شیوه دیگری برای تقسیم مسئولیت‌ها به شمار می‌رود. دونالد ترامپ صراحتا درخواست‌های خود را در قالب‌های معاملاتی و یک‌جانبه مطرح کرد. بایدن نسبت به مشورت آغوش بازتری دار، اما صرفا برای خوشایند متحدان و شرکا دست به مشورت نمی‌زند بلکه این کار را انجام می‌دهد تا مشخص کند که آنها برای پاسخگویی به نگرانی‌های ایالات‌متحده آماده انجام چه کارهایی هستند.

به‌نظر می‌رسد بایدن مایل است برای کشورهایی که انتظارات ایالات‌متحده را برآورده می‌کنند، از اسلاف خود فراتر رفته و ابزارهایی بی سابقه را برای پیشبرد اهداف مشترک در اختیار آنها قرار دهد. مشارکت امنیتی سه‌جانبه بین استرالیا، بریتانیا و ایالات‌متحده (آکوس) استرالیا را قادر به دستیابی به زیردریایی‌های هسته‌ای کرده است؛ این اولین بار در بیش از ۶۰ سال گذشته است که ایالات‌متحده چنین فناوری‌ای را به اشتراک می‌گذارد. از این نظر، رویکرد مشورتی بایدن شکل مودبانه‌تری از معامله‌گرایی خام ترامپ است. اگر انتظارات را برآورده نکنید، احتمالا دولت بایدن همچنان مودب خواهد بود، اما نباید انتظار داشته‌باشید که جدی گرفته شود؛ نکته‌ای که برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی مانند تایلند و همچنین آسه‌آن به‌عنوان یک سازمان، شروع به درک آن کرده‌اند.

بازگشت به نتجار

در اِیسن مرحله جدید از رقابت قدرت‌های بزرگ، همه کشورها با دو مجموعه واقعیت روبه‌رو هستند. اولاً، تعداد کمی از کشورها (تااگز کشور و اصلا وجود داشته باشد) وجود دارند که درباره برخی از جنبه‌های رفتار ایالات‌متحده و چین نگرانی نداشته‌باشند. نگرانی‌ها برای ایالات‌متحده و چین یکسان نیست و همه کشورها هم با شدت یکسانی با آنها دست‌وپنجه نرم نمی‌کنند، اما وجود دارد. ثانيا، چین و ایالات‌متحده واقعیت‌های ژئوپلیتیکی هستند که هیچ کشوری نمی‌توانند آنها را نادیده بگیرد و دقیقا به‌دلیل رقابت آنها، کار هم‌زمان با هر دو شرط لازم برای موفقیت در ارتباط با هر کدام است. بدون ایالات‌متحده، کار با چین در یک محیط نامتعادل صورت خواهد گرفت که قطعا به‌ضرر هر کشوری خواهد بود. بدون چین هم خطر ناپدیده گرفتن منافع از سوی ایالات‌متحده یا بدیهی گرفتن رابطه به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد.

در مواجهه با این واقعیت‌ها، اکثر کشورها تلاش می‌کنند تا استقلال خود را در چهارچوب محدودیت‌های شرایط خاص خود به حداکثر برسانند. آنها نمی‌خواهند همه منافع خود را در همه حوزه‌ها در یک جهت واحد هماهنگ کنند. آنها تلاش می‌کنند تا منافع مختلف را در حوزه‌های مختلف به‌سودمندترین جهت همسو کنند؛ انتخاب‌های آنها لزوماً تنها به دوقدرت بزرگ محدود نمی‌شود و این مساله آنها را به دنبال ائتلاف و مشارکت با طیفی از بازیگران سوق می‌دهد. پیچیدگی رقابت قرن بیست‌ویکم نسبت به رقابت دوگانه ایالات‌متحده و شوروی در طول جنگ سرد، فضای بیشتری را برای مانور در اختیار دولت‌های مستقل قرار می‌دهد. البته دولت‌ها باید هوش، چابکی و شجاعت لازم را داشته باشند تا فرصت‌های پیش‌روی کشورگري خود را تشخیص دهند. آنها باید در مقابله با این چالش، به‌خاطر داشته باشند که حتی اگر چشم‌انداز روابط بین‌الملل مدرن دلپره‌آور به‌نظر برسد، اما نشانگر بازگشت به یک हजार تاریخی و قدیمی به‌شمار می‌رود.